

حلی دو مُشکل ادبی

اثر: دکتر برات زنجانی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۶۳ تا ۷۰)

چکیده:

توجه و دقت به علم و اطلاع بزرگان سخن، در فهم معانی لغات و ابیات دشوار، راهگشای بسیاری از مشکلات ادبی ماست. در این تحقیق سعی بر آنست که دو مشکل ادبی از شاهنامه فردوسی، براساس مسائل علمی آشکار گردد. در این تحقیق، اثر تخفیف و تصرف کاتبان در تغییر شکل کلمات مشخص می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: کُنج، دراز، دراز، فردوسی، نظامی.

مقدمه:

در مقدمه داستان رستم و سهراب، فردوسی بیتهایی درباره مرگ و راز ناگشودنی آن سروده است از آن جمله:

- ۱- اگر تند بادی برآید زکنج به خاک افکند نا رسیده ترنج
- ۲- ستمکاره خوانیمش از دادگر؟ هنرمند دانیمش از بی هنر؟
- ۳- اگر مرگ دادست بیداد چیست؟ زداد این همه بانگ و فریاد چیست؟
- ۴- از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر ترا بار نیست
- ۵- همه تا در آرزو فرشته فراز به کس بر نشد این در راز باز

در معنی لغت «کنج» که در بیت اول آمده نظرات مختلفی ابراز شده است:

دکتر خانلری این داستان را در سری شاعرهای ادبیات فارسی به چاپ رسانیده و بعضی از لغات و ترکیبات مشکل را در حاشیه معنی کرد، این واژه را با کاف فارسی و بفتح اول خوانده و در معنی آن نوشته است:

«کنج یا گنگ رودی و ناحیه‌ای در هندوستان».

استاد مجتبی مینوی هم داستان مذکور را تصحیح و برای پاره لغات شرح نوشته بیت اول را چنین معرفی کرده است: «گویا می‌خواهد بگوید که هرگاه باد تند ناموافقی از گوشه‌ای بوزد که موجب زیانی بشود».

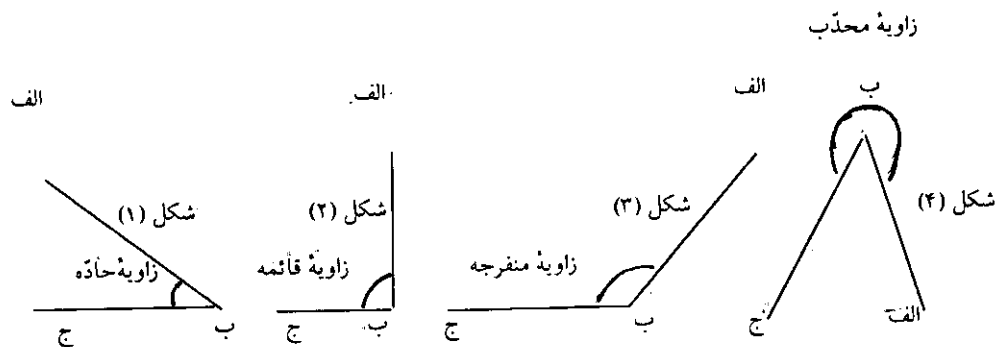
دکتر نوآبی این کلمه را بفتح کاف خوانده و آن را گونه دیگری از «کنگ» دانسته است «ج» جای «گ» را گرفته است و آن را نام کشور سغد و رودی و کوهی بهمین نام در آن سرزمین می‌داند و شعر نامبرده را چنین معنی کرده است:

«اگر تند بادی از سوی کنج «کنگ سغد» بوزد ترنج نارسیده را بخاک می‌افکند، و اگر بخاک افکنده شدن ترنج نارسیده اشارت بر کشته شدن سهراب باشد (که چنین هم هست) بر آمدن تند باد از کنج (= کنگ) هم می‌تواند اشاره‌ای به آمدن سپاه افراسیاب باشد که از کنگ (سغد، توران) بسوی ایران می‌آیند».

برای روشن کردن معنی «کنج» باید دانست که تلفظ صحیح آن همان است که در

حل دو شکل ادبی / ۶۵

اغلب فرهنگهای فارسی آمده است. یعنی بضم اوّل و سکون دوم و ستوم و به معنی گوشه و زاویه است و گوشه از نظر حدّ اقل و حداکثر درجات دو قسم است:
۱- زاویه مقعر و آن زاویه‌ای است که اندازه آن از ۱۸۰ درجه کمتر باشد.
۲- زاویه محدّب و آن زاویه‌ای است که اندازه درجات آن از ۱۸۰ درجه بیشتر باشد. به شکلهای ذیل دقت کنیم:



شکل (۱) و (۲) و (۳) هر سه زاویه مقعرونند زیرا از ۱۸۰ درجه کوچکترند.

شکل (۴) زاویه محدّب است زیرا از ۱۸۰ درجه بزرگتر است.

هر چهار شکل را می‌توان، زاویه یا گوشه یا کنج نامید. بنابراین «کنج» یعنی قلّه کوه، تیغ کوه، زیرا تیغ کوه با هوا در خط افق زاویه محدّب تشکیل می‌دهد مانند شکل (۴).

قابل توجه است که در فرهنگها یکی دیگر از معانی «کنج» اُحدب و گوژپشت آمده است، کنج نامیدن گوژپشت هم به همین دلیل است و «اُحدب» هم از یک ریشه است.

در لغت نامه بنقل از فرهنگها، ذیل لغت «کنج» می‌خوانیم: «کنج کسی را گویند که دو تا شده باشد و چیزی همچو کوهان از پشتش برآمده باشد و او را بعربی اُحدب خوانند (برهان). شخص گوژپشت که پشتش برآمده باشد و بتازی اُحدب گویند (آندراج). (رشیدی). گوژپشت (اوبهی). گوژپشت (مجمّل اللّغة). مردم

گورز پشت و آحدب (ناظم الاطباء).

به کنج خانه‌ای دارم یک کنج نشسته تند و افکنده فرو کنج

(سراج الدین راجی)

و «کنج» به معنی قلّه کوه در متون قدیم به دو شکل آمده است. گاهی به صورت ترکیب و اضافه بیانی «کنج کوه» و گاهی بدون مضاف الیه یعنی به صورت «کنج» به کار رفته است، فردوسی به هر دو شکل آورده است از آن جمله در داستان هفتواد آمده است که هفتواد شهر را ترک کرد و با پیروانش به کوه پناهد و در قلّه کوه دژی ساخت و ساکن شد و برای آن دژ دروازه‌های آهنین کار گذاشت تا از وارد شدن دشمن مانع شود:

(۱) یکی دژ بکرد از یر تیغ کوه شد آن شهر باو همه هم گروه

(۲) نهادش بر آن دژ دری آهنین هم آرامگه بود و هم جای کین

(شاهنامه چاپ شوروی، ج ۷، ص ۱۴۲)

و وقتی که اردشیر برای رزم هفتواد می‌آید، هفتواد همان قلّه کوه را که دژ ساخته بود برای خود کمینگاه می‌کند:

(۳) چو آگه شد از هفتواد اردشیر نبود آن بسخنها و را دلپذیر

(۴) سپهد فرستاد نزدیک اوی سپاهی بلند اختر و نامجوی

(۵) چو آگاه شد زان سخن هفتواد از ایشان بدل بر نیارود یاد

(۶) کمینگاه کرد اندر آن «کنج کوه» بیامد سوی رزم خود با گروه

(۷) چو لشکر سراسر بر آشوفتند بیامد سوی رزم خود با گروه

(همان مأخذ، ج ۷، ص ۱۴۴)

با مقایسه بیت (۱) با بیت (۶) واضح می‌گردد که مراد از «کنج کوه» تیغ کوه است. و در مثال ذیل فردوسی به صورت تک واژه یعنی بدون مضاف الیه نیز بکار برده است:

برآمد خروشیدن دار و گیر درخشیدن خنجر و زخم تیر

پر آن ترگ ز زین و ز زین سپر
غمین شد سراز چاک چاک تبر
تو گفتی که ابری برآمد زکنج
زشنگرف بیرونگ زد بر ترنج
فرورفت و بر رفت روز نبرد
به ماهی نم خون و بر ماه گرد

(همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۵)

حکیم نظامی گنجوی نیز بدو صورت هم بشکل ترکیب «کنج کوه» و هم به شکل «کنج» به معنی قلّه و تیغ کوه بکار برده است:

مثال برای «کنج کوه»:

دگر روز کاورد دگردون شتاب
برون زد سراز کنج کوه آفتاب

(شرفنامه نظامی، چاپ وحید، ص ۱۰۳)

مثال برای «کنج»:

دگر روز کان روی شسته ترنج
چو ریحانیان سر برون زد زکنج

(همان مأخذ، ص ۲۰۵)

حکیم نظامی در این بیت طلوع خورشید را تصویر کرده است و مرادش از «ترنج» روی شسته «خورشید» است.

«درآز»

بیت شماره ۴ و ۵ را که در اوّل مقاله آمده است دوباره در نظر می آوریم:

۴- از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر ترا بار نیست
۵- همه تا در آزرفته فراز به کس بر نشد این در از باز

فردوسی در بیت چهارم مرگ را «راز» نامیده و در مصراع دوم بیت ۵ هم تأکید کرده که «این در راز» بر روی کسی باز نشده است. آوردن اسم اشاره «این» نشان می دهد که پیش از آن از «در راز» حتماً سخن رفته است و در راز برای خوانند نکره نیست و حالت معرفه دارد. بقرینه «این در راز» که در مصراع دوم قرار گرفته در می یابیم که مصراع اوّل بیت مذکور بدون شک «همه تا در راز رفته فراز» بوده است.

این قاعده در دستور زبان فارسی امری رایج و لازم الزامیه است، مثلاً در این دو جمله: «در گنج بسته است، این در گنج بر روی کسی باز نشده است.»
در جمله دوم آوردن «این در گنج» وقتی درست است که در جمله اول از «در گنج» گفتگو شده باشد بنابراین اصل بیت مورد بحث به این شکل بوده است:
همه تا در راز رفته فراز
به کس بر نشد این در راز باز

چرا «در راز» به «در آز» تبدیل شده؟

دو عامل سبب این تبدیل شده است:

- ۱- در متون خطی گذاشتن علامت مدّ (ـ) بالای الف همیشه رعایت نشده است و الف ممدود اغلب بدون علامت مدّ نوشته می‌شد. بنابراین «در آز» بصورت «دراز» هم نوشته شده است.
- ۲- وقتی که دو حرف هم جنس کنار هم قرار می‌گرفت (مخصوصاً در ترکیبات لغوی) نویسنده می‌توانست تخفیف و یا ادغام کند. و در میان حروف در حرف «ر» این عمل بیشتر از حروف دیگر انجام شده است در ترجمه تفسیر طبری که هم زمان با شاهنامه فردوسی است بکرات دیده می‌شود؛ مثلاً در عبارت زیر بجای «اندر رسد» بعد از حذف کردن «ر» اندر رسد نوشته‌اند:

هر که بیرون آید از خانه او و هجرت کند سوی خدای و پیامبر او پس اندر رسد
بدو مرگ که افتاد او بر خدای و هستت خدای بستگی داشته است من باب مثال:
شرف الدین شفروه در این بیت:

نقره ما اگر چه شهرزوا ست
و جمال الدین عبدالرزاق در این بیت:

شد شهرزوا بقر نامت
این فلیس مکلس مطلق

هر دو «شهرزوا» آورده و «ر» را حذف نکرده‌اند. اما شیخ سعدی شیرازی در بیت ذیل حذف کرده و بجای «شهرزوا» کوتاه شده آن یعنی «شهرزوا» را به کار برده

است:

بزرگ زاده نادان به شهرِوا ماند که در دیار غریبش به هیچ نستانند
شمس قیس رازی در کتاب المعجم «در رفتار» را با تخفیف نوشته:
«وطباق الخیل آنست که اسب در رفتار پای بجاست دست نهد ص ۳۴۴»
اما رواندی در راحة الصدور همان ترکیب را بدون حذف نوشته است:
«چه هر دو حیوان که جفت پذیرد خوی یکدیگر گیرد اسب کره دار شود و شتر
در رفتار آید ص ۴۰۵»
در دارنامه ترکیب «کارراستی» را به صورت سالم یعنی بدون حذف کردن «ر»
نوشته اند:

«با من یاری کنید و کار راستی لشکر کنید تا به ملک یمن رویم ص ۲۵۵»
«خبر در شهر افتاد که شاه سرور می آید و آن غلام که این همه کارها کرده است با
خود می آورد، خلق شهر کار راستی استقبال کردند. همان مأخذ، ص ۱۲۶»
اما در کتاب سمک عیار و مختصر سلجوقنامه مخفف کرده اند:
«تو کار راستی می کن و هر چه دانی که نه نیک است مگذار اگر چه خشم گیرد.
سمک عیار، ص ۲۱۰»
«این کلمات در سامع اشرف خدایگان مکان پذیر شد و کار راستی فرمود
سلجوقنامه، ص ۱۷»

نتیجه:

خلاصه آنکه بر اثر تخفیف و تصرف کاتبان «درِ راز» به «در از» و سپس بر اثر
بدخوانی به «درِ آز» تغییر شکل داده است و اصل بیت چنین بوده است:
همه تا درِ راز رفته فتراز بکس بر شد این درِ راز باز

منابع:

- ۱- شاهنامه فردوسی، چاپ شوروی.
- ۲- داستان رستم و سهراب به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری (از سری شاهکارهای ادب فارسی)
- ۳- داستان رستم و سهراب به تصحیح مجتبی مینوی (چاپ بنیاد شاهنامه)
- ۴- مجموعه مقالات دکتر ماهیار نوابی به کوشش محمود طاووسی، شیراز، مؤسسه آسیایی.
- ۵- فرهنگ برهان قاطع.
- ۶- لغت نامه.
- ۷- شرفنامه نظامی گنجوی، چاپ وحید.
- ۸- ترجمه تفسیر طبری.
- ۹- ترجمه تاریخ طبری (تاریخ بلغمی).
- ۱۰- دانشنامه حکیم میسنری (چاپ مؤسسه اسلامی مک گیل).
- ۱۱- تاریخ بیهقی به تصحیح غنی و فیاض، تهران، ۱۳۲۴.
- ۱۲- منتخب رونق المجالس به تصحیح احمد علی رجائی، تهران، چاپ دانشگاه.
- ۱۳- شعر شرف الدین شفروه، (فرهنگ معین به نقل از رشیدی)
- ۱۴- دیوان جمال الدین عبدالرزاق.
- ۱۵- کلیات سعدی به تصحیح محمد علی فروغی.
- ۱۶- المعجم شمس قیس رازی به تصحیح علامه قزوینی به کوشش مدرس رضوی تهران (افست)
- ۱۷- راحة الصدور راوندی به تصحیح محمد اقبال، چاپ تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۳۳.
- ۱۸- دارابنامه بیغمی به تصحیح ذبیح الله صفا، چاپ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.
- ۱۹- سمک عیار، فرامرین خداداد ارجانی، تهران، ۱۳۳۸.
- ۲۰- مختصر سلجوقنامه ابن بی بی.